



مدرس و اصل توازن عدمی او در سیاست

پدیدآورنده (ها) : رزمجو، حسین

علوم قرآن و حدیث :: نشریه مشکوة :: بهار ۱۳۷۰ - شماره ۳۰ (ISC)

صفحات : از ۸۸ تا ۱۰۶

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/58805>

تاریخ داندود : ۱۴۰۵/۰۱/۱۸

کاربر گرامی، فایل داندود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- سیاست های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و گذر از تعاونی های سنتی به تعاونی های نوین در ایران (مطالعه موردی تامین مالی)
- نقش قوه قضائیه در اجرای قانون اجرای سیاست های کلی اصل چهل و چهارم قانون اساسی
- حکومت محمد داوودخان در افغانستان (۱۹۷۳-۱۹۷۸ م / ۱۳۵۷-۱۳۵۲ ش) و سیاست ایران در قبال او در این دوره تاریخی
- مطالعه‌ی انتقادی سیاست خارجی محمدرضاشاه پهلوی در آینه‌ی نوشته‌ها و بیانات او
- مقایسه عملکرد شرکت های واگذارشده به بخش خصوصی و بخش عمومی غیردولتی در بورس اوراق بهادار تهران (مورد مطالعه: واگذاری های پس از ابلاغ سیاست های کلی اصل ۴۴)
- نسبت ضرورت حجاب اسلامی با اصل کاهش جرم در پرتو آثار و قوانین آن؛ تاکید بر سیاست مشارکتی مردم نهاد
- خصوصی سازی در ایران؛ مروری بر مبانی نظری، مطالعات تجربی و عملکرد سیاست های کلی اصل - ۴۴ -
- سید حسن مدرس و بازبینی در سیاست موازنه عدمی
- دیپلماسی فعال دولت آیت الله شهید رئیسی و توازن در سیاست های منطقه ای و بین المللی؛ دیپلماسی مقاومت دیپلماسی دولت شهید رئیسی
- تبیین اصل همکاری همبسته و هدفمند در سیاست خارجی دولت اسلامی

مدرس و اصل توازن عدمی او در سیاست*

«منشأ سیاست ما دیانت ماست، ما با تمام دنیا دوست هستیم مادامی که متعرض ما نشده‌اند، اما هرکس متعرض ما بشود متعرض او خواهیم شد، دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ما...»

«... بنده در این شهر و مملکت معتقد به سیاست هیچ یک از رجال شما نیستم و مقلد سیاست هیچ کدام از آنها نمی‌باشم و هیچ رجلی از رجال مملکت - چه اروپا رفته و چه نرفته را ندیده‌ام - که دماغش بالا تر از دماغ خودم باشد...»
«... من نماینده پنج هزار عالم و روحانی ایران و عتبات و قفقاز و افغان و هندوستان هستم و سختم سنایت دینی دارد...»

«... بنده عقیده‌ام را اظهار می‌کنم ولو مخالف با تمام روی زمین باشد... من موافق عقیده خودم هرچه می‌گویم، اگر تمام دول دنیا برخلاف من باشند و قلوب مردم بالطبع با من باشد، بتنهایی مقاومت می‌کنم، چه جای این که صد نفر وکیل هم عقیده مخالف باشند...»

«... ما باید توازن عدمی را نسبت به همه دولت‌ها مراعات کنیم، نه توازن وجودی را، یعنی آنها برای خودشان، ما هم برای خودمان.»

«... هرکس تمایل به سیاستی نماید، ما - یعنی ملت ایران - با او موافقت نخواهیم کرد، چه رنگ شمال داشته باشد چه رنگ جنوب و چه آخر دنیا... صریحاً عرض می‌کنم، غرض بنده متوجه به شرق و غرب و شمال و جنوب است.»^۱

* متن سخنرانی نویسنده است درکنگره بین المللی بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت آیه الله سید حسن مدرس که از تاریخ ۱۰ لغایت ۱۳ آذرماه ۱۳۶۶ در تهران درمحل مجلس شورای ملی سابق برگزار گردید.

این عبارات که از آنها رایحه مردانگی و شهامت، آزادگی و صداقت و تقوا به مشام جان می رسد، فرازهایی است از سخنان بزرگمردی از تباربت شکنان تاریخ، که در حساسترین ایام و بحرانی ترین دوران زندگی جامعه غرب و شرق زده ایران- یگه و تنها- پای به میدان مبارزه می گذارد و با سرمایه ایمان و فرزانگی، و مجهزه سلاح سخن و قلم، از حریم دین و حقوق مستضعفان دفاع می کند و مقاوم و نستوه، در برابر سیاستهای تجاوزگر شرق و غرب در ایران می ایستد و با ایادیشان در مجلس و دولت می جنگد و سرانجام چونان عاشقی پاک باخته، هستی اش را در راه تحقق آرمانهای مقدس خود فدا می کند و به عنوان قهرمان آزادی و نابع ملت مسلمان ایران، نام بلندش را در جریده عالم جاودانه می سازد.

آری، این شهید مظلوم و مجاهد نستوه که هنوز طنین فریادهای دادخواهانه اش به گونه ضربات تازیانه ای ناپیدا برپیکره دشمنان اسلام و ایران فرود می آید و آگاهی بخش نسل انقلابی امروز و فردایی دور و نزدیک می باشد.

مرحوم آیه الله سید حسن مدرس اردستانی (۱۲۷۸-۱۳۵۶ هـ.ق) بزرگ روحانی ای است که به تعبیر مجتهد فرزانه بیدارگر- رهبر جنبش تنباکو- میرزای شیرازی: «اوپا کدمنی اجدادش را با هوش و فراستی شگفت انگیز به همراه داشته و قوه قضاوتش در حد کمال و نهایت درستکاری و تقوا بوده است.»^۲

دورنمای زندگی سیاسی و روزگار پرفراز و نشیب مبارزات دلیرانه مدرس در این خلاصه می شود که نخست در سال ۱۳۲۸ هجری قمری از طرف قاطبه علمای نجف به عنوان یکی از پنج فقیه طراز اول، برای نظارت بر وضع قوانین و حفظ احکام اسلامی در دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب می شود و چون رسالتش را در این امر با اخلاص و قاطعیت به نحوی مطلوب به پایان می برد برای دوره سوم به نمایندگی مردم تهران به مجلس می رود و به پشتوانه اعتبار و موقعیت خاصی که از جهت نمایندگی مراجع تقلید و کالت مردم در این دوره به دست می آورد، جلوی نفوذ سیاستهای بیگانه و وزرا و نمایندگان دست نشانده آنان را می گیرد و با نطقها و رهنمودهای سازنده خویش، وکلا را به ایفای وظایف شرعی و قانونیشان در قبال ملت برمی انگیزد و در اواسط همین دوره است که به علت شعله ور شدن جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴م/۱۳۳۲ هـ.ق) و فشاری که روسیه تزاری و انگلستان- بر مبنای قرارداد ننگین ۱۹۰۷م- بر کابینه مستوفی الممالک وارد می آورند که ایران را به حمایت متفقین وارد جنگ- کنند و تجاوزی که این دو دولت بر اساس قرارداد مزبور، از شمال و جنوب به کشورمان دارند و از طرفی، شرایط نامساعد داخل کشور و ضعف حکومت مرکزی و خشمگینی ملت از تجاوز و دخالت بیگانگان در امور مملکت، موجب می شود که شهید مدرس، به

منظور خنثی کردن توطئه دشمنان و یافتن پایگاهی برای احقاق حق مردم، به همراهی گروهی از علما و نمایندگان و افسران ژاندارمری و سران عشایر و معتمدان بازار و تنی چند از ارباب قلم- در محرم ۱۳۳۴ هـ.ق- به مهاجرتی دوساله به خاک ترکیه می پردازد و در آنجا، در دولت ملی آزاد و موقتی که به ریاست نظام السلطنه مافی تشکیل می شود، وزارت عدلیه و اوقاف آن دولت را برعهده می گیرد و ضمن همکاری با کمیته دفاع ملی متشکل از مهاجران مزبور، برای نجات ایران از چنگ تجاوزگران بیگانه تلاشها می کند و مرارتها و سختیهایی را متحمل می شود تا در بازگشت از این هجرت- به یاری جمعی از علما و آزادیخواهان، سقوط کابینه وثوق الدوله و لغو قرارداد فرمایشی او را با انگلستان موجب می گردد.

در دوره چهارم مجلس، مدرس لیدر اکثریت است و در دوره پنجم رهبری نمایندگان اقلیت را به عهده دارد و در این دوران خفقان باراست که او ابتدا با رئیس الوزرای و جمهوری ساختگی و نیمه بند رضاخان و سپس با سلطنت او مخالفت می کند و با آن که راه سازش و ترقی ظاهری و رفاه مادی به رویش گشوده است، ظلم ستیزی و عدالت خواهیش، او را و می دارد که تا آخر عمر لحظه ای دست از مبارزه با دستگاه ستمشاهی پهلوی برندارد و در حالی که وجودش در صحنه سیاست آن زمان چون خاری در چشم و استخوانی در گلوی مزدوران وطن فروخته است، به حق طلبی خود سرسختانه ادامه می دهد.

جملة معروف او در جواب رضاخان که روزی می پرسد: «آخر، سید تراز جان من چه می خواهی؟» و مدرس به لهجه شیرین اصفهانیش می گوید: «می خوام که تو نباشی»^۴ مبین عمق انزجار او از روی کارآمدن سلسله پهلوی و نشانه استمرار مبارزه اش با ایادی دولتهای خارجی در ایران است.

در دوره ششم مجلس که خفقان سیاسی و استبداد رضاخانی بر همه جا و همه کس سایه می گسترد و زبانهای آزادیخواهان بریده و قلمهایشان شکسته می شود و هیچ توانمندی را یارای انتقاد و مخالفت با نظام حاکم نیست، باز هم او را می بینیم که همچنان پایدار و بی پروا به رزم بی امان خود با حکومت غاصب وقت ادامه می دهد و حقایق را بی پرده اظهار می کند، مخالفتش را با شاه و دارودسته دربار و هیأت دولت و مجلس، آشکارا به زبان می آورد چنان که روزی در مجلس به هنگام مخالفت با بودجه دولت فریاد می زند که: «با اعمال این وزیر دارایی (نصرت الدوله) مخالفم، با رئیس الوزراء (مخبر الدوله) مخالفم و با پدراو (که منظور رضاخان باشد) هم مخالفم»^۵ و در جریان نهضت علمای ایران و رفتن روحانیون به قم، در جواب گروهی که برای آن مرحوم پیغام فرستاده اند که باید قانون نظام وظیفه لغو گردد، می گوید: «تقاضای شما بسیار

کوچک و تا اندازه ای هم عجولانه است، باید این درخت از ریشه قطع شود»^۶ و یا در پاسخ گروهی که از او می پرسند: چرا باید عمامه به زور تبدیل به کلاه گردد؟ - علناً اظهار می دارد که: «اختلاف من با سردار سپه تنها بر سر کلاه و عمامه نیست، من با اساس این دستگاه مخالفم»^۷.

و سرانجام این گونه مردانگیها و مبارزات، آن هم با مستبدی سفاک چونان رضاخان و درچنان شرایط و اوضاعی که: «آزاده اسیر و پیا کدل در خطر است»^۸ مشخص می باشد، زیرا استقامت و سازش ناپذیری مرحوم مدرس به آنجا منجر می شود که پس از کارشکنیها و سنگ اندازیهای فراوانی که برایش فراهم می آورند و از جمله او را در بامداد هفتم آبان ماه ۱۳۰۵ شمسی ترور می کنند که از آن جان سالم به در می برد و سپس به مدت ده سال (از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۶ ش) با وضعی رقت بار به شهرک خاف خراسان تبعیدش می نمایند، عاقبت در غروبگاه دهم آذر ۱۳۱۷ مطابق بیست و هفتم رمضان ۱۳۵۶ - به هنگام افطار - با خوراندن سم و خفه کردن، به شهادتش می رسانند. رضوان الله تعالی علیه.

بی گمان شهید مدرس مجتهدی دانا و سیاستمداری آگاه و پرهیزکار است. شجاعت او در بیان حقایق و پایداری و تحملش در برابر جریانهای مردافکن و توطئه های خائنانه رژیم پهلوی، از او شخصیتی فوق العاده را به وجود آورده است که به گفته مرحوم ملک الشعراء بهار که خود از یاران و همسنگران اوست: «نظیرش بدان کیفیت و استعداد و تمامی، از حیث صراحت لهجه و شهامت ادبی و ویژگیهای فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی - قریب است - دیده نشده... و علاوه بر آن که از جنبه علمی و تقدس و پاکدامنی و فکرنیز دست کمی از هیچ کدام از شخصیتهای بزرگ و رجال اصلاح طلب و فداکاران ندارد، سرآمد تمام این خصال، سادگی و بساطت و شجاعت آن مرحوم است و مهمتر از همه، از خود گذشتگی و فداکاری اوست که تا کنون در احدی دیده نشده»^۹.

اما برجسته ترین بُعد فکری و سیاسی این بزرگمرد که از خلال نطقهای پارلمانی و کوششهای اجتماعی و برخوردهایش با هیأت حاکمه وقت، به روشنی پیداست، اعتقاد راسخ او به «اصل توازن عدمی» در ارتباط با کشورهای خارجی و عدم مداخله بیگانگان - بویژه ابرقدرتها - در امور ایران است.

به عقیده مرحوم مدرس، نیل به خود کفائی سیاسی و دست یابی به استقلال فرهنگی و اقتصادی کشور، جز در سایه اعمال سیاست توازن عدمی و جلوگیری از نفوذ قدرتهای استعماری شرق و غرب در ایران میسر نیست، اوبه کرات بدین موضوع تصریح و توصیه کرده است که ضرورت دارد توازن عدمی را

نسبت به همه دولت‌ها مراعات کنیم نه توازن وجودی را، و از تمایل به هر سیاست خارجی چه رنگ شمال داشته باشد و چه جنوب و چه شرق و چه غرب بپرهیزیم.

* *

در این گفتار سعی شده تا درباره اصل توازنِ عدمی شهید مدرس که به نظر نگارنده همان اندیشه‌ی والای «نه شرقی و نه غربی، بل اسلامی» نظام کنونی ایران است، تحلیلی - ولو ناقص - به عمل آید و ضمن آن، تفاوت سیاست همگون با دیانت، با سیاست‌های ماکیاولی^{۱۱} یا آنچه تا حال بر شرق و غرب عالم حکمروائی داشته و دارد، بیان گردد و مآلاً با ترسیم سایه روشنی از چهره فکری و اعتقادی مرحوم مدرس که خود مظهري از روحانیت مبارز اصیل اسلامی است، شاید از این رهگذر وظیفه‌ای ایفا، و دینی ادا شود.

بنابراین، ذیلاً - به ترتیب پیرامون:

- سیاست و دیانت و جدائی ناپذیری این دو از یکدیگر،

- اصل توازن عدمی و وجودی،

- اندیشه: «نه شرقی نه غربی، بل اسلامی» و ریشه‌یابی آن در قرآن مجید و نهج البلاغه

شریف، بررسی اجمالی به عمل خواهد آمد و در چهارچوب این مبحث به شیوه تفکر و جهان بینی مرحوم مدرس اشاراتی خواهد شد.

سیاست و دیانت چیست؟

سیاست در لغت به معنی: «نگهداری و حراست، حکم راندن بر رعیت، داوری و تدبیر و اجرای احکام بر مبنای دادگری و طرز اداره امور داخلی و خارجی یک کشور و جامعه و...»^{۱۱} است که خود از لحاظ علم الاجتماع، به سیاست اقتصادی و سیاست حقوقی و سیاست مُدُن و انواع دیگر تقسیم می‌شود. و هر کدام از این انواع، طریقه‌ای را در برقراری نظم و تعاون در جوامع انسانی ارائه می‌کند و به بخشی از نیازهای بشریت توجه دارد. چنان که در سیاست اقتصادی، امور مالی و بازرگانی و کشاورزی و تولیدات صنعتی مورد نظر است، و در سیاست حقوقی از قوانین موضوعه و حد و حصر وظایف اجتماعی و مالکیت افراد و روابطشان با جامعه بحث می‌شود و در سیاست مُدُن نیز مصالح کشور و موضوع تعاون مردم در مسائل شهری و روستائی و اداره و نظم جامعه و اجرای قوانین و حفظ امنیت و پاسداری از سرحدات مملکت مطرح است و در سایر انواع سیاست به دیگر احتیاجات مردم پاسخ داده می‌شود.

به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی، چون در یک جامعه: «دوای افعالی مردمان مختلف است و

توجه حرکات ایشان به غایات متنوع، پس اگر ایشان را با طبایع خود گذارند، تعاون میانشان صورت نیندد، چه متغلب همه را بنده خود گرداند و حریص، همه مقتنیات خود را خواهد و چون تنازع افتد به افناء و افساد یکدیگر مشغول شوند، پس- به ضرورت- نوعی تدبیر باید که هریکی را به منزلتی که مستحق آن باشد، قانع گرداند و به حق خویش رساند و دست هریکی از تعدی و تصرف در حقوق دیگران کوتاه کند، این تدبیر را سیاست خوانند و این تدبیر اگر بروفق و خوب و قاعده حکمت اتفاق افتد و مؤدی به کمالی باشد، آن را سیاست الهی گویند و آلا به چیزی دیگر که سبب آن سیاست بود، اضافه کنند»^{۱۲}.

و از لحاظ فلاسفه ای چون ارسطو حکیم نامور یونانی نیز، از آنجا که طبع انسان مدنی است و افراد آن باید به اجتماع زیست کنند و مسؤولیتها و کارهای گوناگون جامعه را میان خود قسمت نمایند، تا نیازهایشان برطرف شود و نتیجه به اصل مقصود و غایت مطلوب که بهروزی است نایل گردند، ضرورتاً اداره یک اجتماع به تدابیری عادلانه در جهت تحقق نظامی احسن نیاز دارد، که بدان سیاست گویند، و اجرای سیاست را «به شخصی احتیاج باشد که باید به الهام الهی ممتاز بود از دیگران، تا او را انقیاد نمایند و این شخص را در عبارت قدما صاحب ناموس گفته اند و اوضاع او را ناموس الهی و در عبارات محدثان، شارع خوانند و اوضاع وی را شریعت»^{۱۳}.

و اما دیانت که معنی لغوی آن: «دینداری، خداترسی، دادگری، داوری، کیش و آیین، رسم و قانون و...»^{۱۴} است و خود از واژه دین گرفته شده، به مجموعه ای از قوانین و احکام متنوع حقوقی و اقتصادی و مدنی و اخلاقی و دستورالعملهای عبادی اطلاق می شود که از طرف خداوند و به وسیله پیامبران در اختیار نوع بشر گذارده شده است تا بدان نظامی عادلانه را در جوامع به وجود آرند و ضمن حفظ روابط خود با مبدأ وجودیشان، سعادت دنیا و آخرت خویش را در سایه اجرای اوامر الهی و اعمال عبادی با تزکیه نفس تأمین کند، چنان که دیانت مقدس اسلام به واسطه جامعیت احکام و قوانین جهان شمول خود قادر است به کلیه نیازمندیهای فردی و اجتماعی افراد بشر- در همه زمانها و مکانها- پاسخ گوید و آنچه را تا کنون دانشمندان مصلح در قلمرو فلسفه و سیاست و علم الاجتماع برای نظم بخشی جوامع و تأمین بهروزی انسان خاطر نشان کرده اند، به تنهایی ارائه و تضمین کند.

با توجه به مفهوم سیاست و دیانت و نقش و رسالتی که هر کدام از این دو، در سازماندهی و اداره اجتماعات و استقرار عدالت و رفع مشکلات مادی و معنوی انسانها دارند، مبرهن می شود که اهداف سیاست راستین و دیانات الهی- بویژه اسلام- مشترک و گاه واحد است و آن چیزی جز فراهم ساختن شرایط بالندگی استعدادها و ارتقاء فکری و اخلاقی افراد و تأمین رفاه و عدالت

اجتماعی و آزادی در جوامع بشری نیست و شاید به تعبیری دیگر بتوان گفت: که سیاست و دیانت دو نامند از یک راه و دو مسامیند از یک واقعیت. و جمله معروف شهید مدرس نیز که پیوسته بر آن تکیه می‌کرد که «منشأ سیاست ما دیانت ماست، و دیانت ما عین سیاست ماست» روشنگر همین واقعیت بوده و دلیلی متقن برجذایی ناپذیری سیاست از دیانت است و ضمناً از همین جاست که راه ادیان توحیدی از سیاستهای ماکیاولی یا آنچه تاکنون در اغلب کشورهای جهان اعمال شده است جدا می‌شود و در عرصه حکومت و مدیریت جامعه، دو مکتب با دو جهان بینی مغایر- در برابر یکدیگر- به منصفه ظهور می‌رسد:

یکی مکتب مبتنی بر اصالت وحی و ساختار حق جویی و عدالت خواهی، و دو دیگر مکتب بنا شده بر اصالت رأی و توأم با حق کشی و ستمگری و نفی ارزشهای اخلاقی. در مکتب نخستین ملاک عمل، رضای خداوند و مصالح مردم، پاسداری از حقوق محرومان و نصفت و تقوا است. و حکمران دین مدار مسلمان را همیشه نظایر این آیات نصب العین است که: «ان الله یأمر بالعدل والایحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء و المنکر و التبغی یمظکم لعلکم تذکرون. و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً ان الله یتعلم ما تفعلون»^{۱۵}. [همانا خداوند (خلق را) به دادگری و نیکی فرمان می‌دهد و به بذل و بخشش به خویشاوندان فرا می‌خواند و از کارهای زشت و ستم‌ورزی نهی می‌کند، باشد که پسند پذیرید. و زمانی که با خدا و رسول او و بندگانش پیمان بستید به عهد خود وفا کنید و هرگز سوگندهایی که بر آن پیمانی را استوار کرده‌اید و خداوند را بر خود گواه گرفته‌اید نشکنید و بدانید که پروردگارتان بر آنچه می‌کنید آگاه است.]

و در مکتب دوم، تأمین منافع شخصی و ارضای حسّ جاء طلبانه زمامداریا دارودسته و حزب پشتیبان او منظور اصلی است و استثمار و استعباد کشورها و انسانها هدف غایی است. چنان که نیکولوماکیاوی (۱۶۶۹-۱۸۲۷م) تاریخدان و سیاستمدار شهیر ایتالیایی که بعضی او را پیامبر ایتالیا و کتاب شهریارش را انجیل سیاسی اروپا دانسته‌اند و برخی- بالعکس- وی را ابلیس و کتابهایش را منفور و نجس توصیف کرده‌اند^{۱۶}، در کتاب مزبور- ضمن جدا کردن سیاست از مذهب- به تصریح اظهار می‌دارد که زمامدار لایق کسی است که درندگی شیر و تزویر روباها را توأمآ دارا باشد و برای دست‌یابی به شهرت و قدرت از هر وسیله‌ای سود جوید ولو ارزشهای اخلاقی و فضایل انسانی را در راه رسیدن به اهداف خود زیر پای گذارد و چون به عقیده وی: «از آنجا که حقوق و قوانین یک جامعه منبعت از اراده و خواست زمامدار می‌باشد، لذا فرمانروایان مجازند که به هر عملی حتی ظلم و زور و خیانت و پیمان شکنی و دروغ دست یازند، زیرا اهداف آنان توجیه

کننده ابزار کار و نحوه عملشان در فرمانروایی است و: «نیل به مقصود، اتخاذ هرنوع وسیله و عملی را برایشان مشروع می‌کند»^{۱۷}.

اودر کار سیاست، تنها بر استعداد قدرت رهبری و سازماندهی، موقع‌شناسی، فرصت‌طلبی و عزم راسخ و قساوت قلب زمامدار تکیه می‌کند و ضمن ستایش از این صفات، آنها را به عنوان سرمایه‌های اصلی سیاستمداران، در جهت رسیدن به جاه و جلال و قدرتمندی و شهرت می‌شناسد.

البته سابقه این طرز تفکر سیاسی که به قرن‌ها قبل از ظهور ماکیاول می‌انجامد و آفاتی که تاکنون از رهگذر حاکمیت سیاستهای عاری از دیانت و اخلاق به جوامع انسانی و توده‌های محروم مستضعف رسیده است موجب پیدایش آرای علی‌ه آن شده و مصلحان بشردوستی را از قدیمترین ازمنه تاریخ برانگیخته است تا به مخالفت با چنین سیاستهایی فریادها برآورند و آن را بشدت محکوم کنند. مثلاً افلاطون، حکیم فرزانه یونان باستان را می‌بینیم که در کتاب جمهوریت خود که چشم‌اندازی است از مدینه فاضله‌ای که او در افق آرزوهایش ترسیم کرده است، در بحث حکومت و سیاست، از حقانیت این اندیشه که: «سیاست بی حکمت باطل و حکمت بی سیاست ناقص است»^{۱۸} دفاع می‌کند و تحقق یک جامعه آرمانی و مطلوب را بدون اعمال سیاست مبتنی بر انسانیت و اخلاق غیرممکن می‌شمارد، او «سیاست و اخلاق را از یک منشأ می‌پندارد و هر دو را برای سعادت نوع بشر واجب می‌داند. به نظری: استقرار دولت منوط بر فضایل و مکارم است، عدالت باید مرعی، و امنیت استوار باشد. بهترین دولتها آن است که در آن بهترین مردم حکومت کنند و حاکم حکیم باشد و حکیم حاکم شود»^{۱۹}.

و اما از دیدگاه اسلام که خاتم و برتر دیانات است و تضمین کننده سعادت دنیا و عقبای انسان، حاکمیت تنها از آئی خداوند است و فرمانروائی به ذات پاک او اختصاص دارد که به منظور انتظام جوامع بشری و هدایت و بهروزی فرزندان آدم، مجموعه قوانین و احکامی را از طریق وحی به پیامبران اولوالعزمش نازل فرموده و آیین حکومت برمردم را به ایشان آموخته است تا به یاری کتاب و میزان پاسدار عدالت باشند. چنان که فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^{۲۰} «همانا ما پیامبران خویش را با برهانهای آشکار فرستادیم و برایشان کتاب و میزان فرو آوردیم تا مردمان به دادگری و راستی گرايند».

• حکمت = عدل، داد، راستی، درستی، اقتدا به خالق در عبادات به قدر قدرت به منظور استعلائی نفس.

و پس از خداوند که احکم الحاکمین است و «... إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»^{۲۱} [جز خدای را فرمانروایی نیست و هم اوست که به حق دستور می دهد و بهترین داوران است]. فرمانروایان شایسته برحق، پیامبران و بعد از محمد(ص) ائمه هدا علیهم السلام هستند و در غیبت امام عصر(عج) نیز سرپرستی و زعامت مردم با والیان فقیه دادگری است که فکر و اراده شان در جهت رضای پروردگار و اجرای دقیق فرمانهای او و پاسداری از حدود شرع مبین متمرکز است و یا به تعبیر حضرت رضا(ع) امرسیاست و حکومت در این دوران برعهده عالمانی است که: «حلال و حرام خداوند را مشخص می کنند و حدود آنها را برپای می دارند و آیین الهی را حراست می نمایند و با دانش و پند نیکو و برهان رسا و خردپذیر، مردم را به خدای تعالی فرامی خوانند... چهره هایی که از گناهان پاک و از عیوب برکنار و به دانش مخصوص و به حلم و بردباری موسومند و موجب نظم دین و عزت مسلمین و خشم منافقان و هلاک کافرانند و اجرای احکام و صیانت مردمان و نواحی کشور در دست ایشان است»^{۲۲}.

اسلام، حاکمیت خودکامگان بیگانه از خدا و دین را که در عرصه تاریخ بالقاباً چون پادشاه و قیصر و امپراطور و فرعون، به نیروی زر و زور و تزویر زمامدار گشته و بر مردمان فرمان رانده اند، محکوم می کند و وجودشان را وسیله تباهی و فساد اجتماعات و موجب ذلت صالحان و آزادگان می داند و از آنان بدین گونه یاد می کند: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِنَةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^{۲۳} (پادشاهان چون به دیاری داخل شوند، آن جا را به قهر و غلبه تباہ سازند و عزیزترین افرادش را ذلیلترین اشخاص گیرند و رسم و سیاست آنان چنین است).

و همین خودکامگان جابرند که به گفته پیامبر اکرم(ص) اگر «کسی آنان را بنگرد و برای تغییر وضع و محدود کردن قدرتشان قیام نکند، حق خداوند است که او را در زمره ایشان وارد سازد و در جنایات و عذابهای آنان شریک نماید»^{۲۴}.

و چه زیباست توصیفی که شاعری عرب- در ارتباط با کلام مذکور خداوند و گفته رسول او- از خلقیات این گونه حکام مستکبر به عمل آورده و توصیه ای که در پرهیز از آنان به خوانندگان فضیلت جوی شعر خویش- در ابیات ذیل- نموده است:

إِنَّ الْمُلُوكَ بَلَاءٌ حَيْثُ مَا دَخَلُوا	فَلَا يَكُنْ لَكَ فِي أَكْنَافِهِمْ ظِلٌّ
مُذَاذًا تَوَمَّلُ مِنْ قَوْمٍ إِذَا غَضَبُوا	جَارُوا عَلَيْكَ وَإِنْ أَرْضَيْتَهُمْ مُلُؤُوا
وَإِنْ مَدَحْتَهُمْ خَالُوكَ تَخَدَّعْتَهُمْ	وَاسْتَشْقَلُوكَ كَمَا يَسْتَشْقِلُ الْكَلْبُ

فَاسْتَفْنِ يَاَ اللّٰهَ عَنّ ابوابِهِمْ اَبْدًا اِنَّ الْوَقْفَ عَلٰى اَبوابِهِمْ ذَلٌّ *۲۵

بنابراینچه گذشت، شاید اینک مرز میان سیاست همگون بادیانت، از سیاست جدا از دین و تفاوت جهان بینی زمامداران دین مدار از سیاستمداران بیگانه از اخلاق و مذهب، تا حدودی مشخص باشد. و از طرفی- چون نحوه عمل کرد و آثار زیانبار کسانی که در ازمنه گذشته زمام جوامع بشری را در دست داشته و مالک الرقاب مردم بوده اند و در روزگار حاضر نیز با عنوان: رؤسای جوامع سوسیالیسم و کاپیتالیسم و کارگردانان بلوک شرق و غرب و رهبران احزاب چپ گرا و راست گرا یا عاقدین پیمانهای نظامی و اداره کنندگان سازمانهای جاسوسی و... پهنه جهان را عرصه تاخت و تازهای سیاسی و میدانی رقابتهای سبعانه تسلیحاتی و اقتصادی خودساخته و همواره به آتش افروزیها، اشاعه فساد و فحشاء و جنایاتی مستمر درگوشه و کنار عالم مشغولند؛ موضوعی نیست که به استدلال و ارائه شاهد و مثال نیاز داشته باشد. و از سوی دیگر چون سیاست حاکم بردنیای امروز و خط مشی و برنامه های توسعه طلبانه ای که ابرقدرتها در جهت استعباد ملل ضعیف و تحمیل فرهنگ مصرفی به جهان سوم- بویژه کشورهای اسلامی دارند، کاملاً مغایر با موازین اخلاقی و انسانی اسلام و مخالف با ضوابط موجود در سیاست منبعث از دیانت می باشد و با توجه به این که هرکدام از قدرتهای استعماری موجود، سعیشان براین است که با نیرنگها و لطایف الحیلی خاص، در فرهنگ و مذهب و ملیت کشورهای محروم نفوذ کنند و با تضعیف هویت فرهنگی و تحقیر ارزشهای معنوی ملتها، آنان را به چنبر اسارت های فکری و سیاسی خود گرفتار سازند و بر مقتدرانشان حاکم شوند، بنابراین کاربرد «اصل توازن عدمی» مرحوم مدرّس در ارتباط با چنین سیاستهای تجاوزکارانه و سیاستمداران جهانخوار سلطه گر یا تحقق اندیشه « نه شرقی نه غربی، بل اسلامی » تنها راه چاره و نجات از شر شیطانهای بزرگ و کوچک جهان بوده و مهمترین موضوعی است که باید در اداره جوامع اسلامی و مناسبات مسلمانان با بیگانگان - بویژه با ابرقدرتها و اقمارشان- مورد توجه و عمل قرار گیرد.

اما اصل موازنه عدمی که اساس آن بر اصالت حاکمیت خداوند و نفی ارزشهای

* پادشاهان هر جا که در آیند، چونان بلایی باشند، پس سایه در پیرامونشان مگزن، چه امید داری از گروهی که چون خشم گیرند بر تو ستم کنند و اگر آنان را خشنود کنی ملول گردند، اگر ایشان را بستایی پندارند که فریشان می دهی و برایشان مانند باری سنگین گران باشی، پس با پناه بردن به خداوند، از درگاه آنان - همیشه - بی نیازی جوی، چه ایستادن بر آستانه خانه های ایشان خواری و سرافکنندگی است.

الحادی و طاغوتی یا عدم پذیرش ولایت و سلطه غیرمسلمان برمسلمان استوار است، ریشه‌هایی عمیق در قرآن و دیگر منابع اصیل اسلامی دارد.

این اندیشه، نخست از مفهوم آن «لا»ی عظیم و مقدسی نشأت می‌گیرد که اسلام به نیروی آن تولد می‌یابد و به جذبه آن، رشد می‌کند و به ثمر می‌رسد و بدو در نفی غیرخدا و به منظور عدم حاکمیت شرک و از بین رفتن روابط قدرتها در جامعه توحیدی مطرح می‌شود و سپس با نزول آیاتی چون:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَىٰ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِيبُوا عَلَيَّ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ»^{۲۶}.

(ای اهل ایمان، یهود و نصارا را (که دشمن اسلامند) به دوستی نگیرید، آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هرکس از شما با آنها دوستی کند، به حقیقت (از لحاظ کفر و ستمگری) از ایشان خواهد بود. همانا خداوند ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. گروهی از منافقان (مسلمانان ظاهری) را که دل‌هایشان بیمار و ناپاک است، خواهی دید که در دوستی با یهود و نصارا شتاب می‌کنند و می‌گویند ما از این می‌ترسیم که مبادا درگذر روزگار آسیبی از آنها (از یهود و نصارا) به ما رسد، باشد که خداوند برای مسلمانان پیروزی پیش آورد یا امر دیگری را از طرف خود (که به واسطه آن عزت و دولت مسلمین قوت یابد) اراده کند، تا منافقان از آنچه در دل‌هایشان پنهان کرده‌اند، سخت پشیمان شوند). «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِيْنَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»^{۲۷}.

(ای اهل ایمان با آن گروه از اهل کتاب و کافران که دین شما را به فسوس و بازیچه گرفته‌اند دوستی نکنید و از خدا بترسید اگر به او ایمان آورده‌اید).

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَهُنَّ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^{۲۸}.

[آن گروه (از مسلمانان) که کافران را به دوستی برگزیده و مؤمنان را ترک گفتند، آیا نزد کافران عزت می‌جویند؟ همانا عزت همه نزد خداست].

که خداوند مؤمنان را از روابط دوستانه‌ای که منجر به ولایت و سلطه کافران- بویژه یهود و نصارا- بر مسلمانان شود، برحذر می‌فرماید، در واقع- آنان را به رعایت موازنه عدمی

در ارتباط با همه بیگانگان از اسلام، فرمان می دهد و ضمناً این خیال واهی را- که لازمه عزت و قدرتمندی پیوستن به کفر و اتحاد با قدرتهای بیگانه می باشد- از ذهن کسانی که دلهایشان به مرض نفاق و شک و ترس، بیمار است، می زداید و عزت و قدرت را از آن خود و رسول گرامیش و مؤمنان می داند و در مواردی دیگر نیز به این نکته تأکید می کند که: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^{۲۹}.

در نهج البلاغه شریف، اندیشه توازن عدمی با بیگانگان از اسلام یا «نه شرقی نه غربی بل اسلامی» را- عیناً- در این سخن معجزگونه امیرمؤمنان- که گویی آن را برای روزگار ما و در ارتباط با موضوع «چپ روی و راست گرایی» که از مصطلحات معروف رایج سیاسی عصر حاضر است- بیان فرموده، مشاهده می کنیم:

«الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالظَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَآثَارِ الثَّبُوءِ...»^{۳۰}

(چپ روی و راست روی، گمراهی است و راه میانه (راه سلامت و بهروزی) طریقی است که کتاب باقی (قرآن) و نشانه های نبوت (سنن سنیه پیامبر) بر آن قرار دارد).

و در سایر بخشهای این کتاب مستطاب با چنین نصایح خردمندانه ای مواجه می شویم که امام علی(ع) مسلمانان را از مماشات با کافران و دشمنان اسلام پرهیز می دهد و لازمه ایمان و خداپرستی را در عدم ارتباط با آنان می داند:

«لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ - شُبْحَانَهُ - إِلَّا مَنْ لَا يُصَافِحُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ»^{۳۱} (حکم خدای سبحان را کسی پیا می دارد که (با اهل باطل) مدارا نمی کند و با آنان هماهنگ نمی شود و خواهشهای نفسانیش را پیرو نمی گردد).

به طور کلی آنچه از آیات فوق و کلمات مذکور از نهج البلاغه- که مشابه آنها را در سخنان پیامبر(ص) و سایر ائمه هدا علیهم السلام، به فراوانی می توان جست- استنباط می شود این است که چون اسلام حکومت حقیقی و قدرت و عزت را- تنها- از آن خدا می داند و رستگاری مسلمانان را در اطاعت از پروردگار و پیروی از رسول او و اولوالامر از خودشان می شناسد، لذا برحاکمیتهای غیرالهی که معمولاً براراده مطلقه فرد یا گروه و حزب و طبقه ای خاص مبتنی است قلم بطلان می کشد و تکلیف مؤمنان را در مواجهه با کافران و بیگانگان از اسلام در محدوده دستورالعملهایی چون: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^{۳۲} (محمد(ص) فرستاده خداست و یاران و همراهانش

برکافران سختگیر و نسبت به مؤمنان مشفق و مهربانند). یا «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^{۳۳} (ای اهل ایمان؛ هرکس از شما از دین خود مرتد شود، بزودی خداوند قومی را که دوست می‌دارد و آنها نیز خدا را دوست می‌دارند و نسبت به مؤمنان فروتن هستند، و نسبت به کافران سرافرازند (مانند علی علیه‌السلام و شیعیان او) برمی‌انگیزد که در راه خدا جهاد می‌کنند و در راه دین از ملامت و نکوهش کسی باک ندارند، این است فضل خداوند که به هرکه بخواهد عطا می‌فرماید).

یا: آیاتی نظیر: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَ يَكُونَ الَّذِينَ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره/۱۸۹) (و با کافران نبرد کنید تا فتنه و تباهی از روی زمین برطرف شود و همه را آیین خدا باشد، اگر از فتنه دست کشیدند با آنها عدالت کنید که ستم جز برستمکاران روا نیست) معین می‌کند و سازشکاری با دشمنان و رعب از آنان را مهمترین عامل سقوط مسلمین معرفی می‌نماید.

این واقعیتی غیرقابل انکار است، زیرا اگر نگاهی گذرا به تاریخ گذشته ممالک اسلامی بیفکنیم، این حقیقت تلخ برایمان مشخص می‌شود که هرگاه ملل اسلامی از در موالات و دوستیهای حساب نشده با بیگانگان- خاصه با یهودیان و ترسایان- درآمده و برخلاف فرمان خداوند در آیات مزبور، دشمنان دین را اولیای خویش ساخته و به انحطاط فرهنگ اصیل خود تن در داده‌اند، خساراتی جبران ناپذیر دیده‌اند و موجبات شکست و از بین رفتن خویش را به دست خود، فراهم آورده‌اند.

اضمحلال مسلمانان آندلس و شکست و تجزیه امپراطوری قدرتمند و وسیع عثمانی درگذشته و بدبختی اغلب کشورهای اسلامی تحت ستم امروز که زمامدارانشان دوستدار و سر سپرده سیاستهای ملحدانه و استعماری شرق و غرب هستند، شواهدی است گویا براین مدعا.

چشم‌انداز تاریخی و سیاسی کشور خودمان- ایران- بویژه درصد و پنجاه سال اخیر، روشنگر این واقعیت است که تمامی صدمات و زبانهایی را که ملت مسلمان ایران از رهگذر جنگهای طولانی با دولتهای روس و انگلیس و دادن امتیازات ذلت‌بار به آنان و بستن قراردادهای ننگین و اسارت‌آمیزی چون معاهدات: ترکمان‌چای (۱۲۴۳هـ.ق) و پاریس (۱۸۵۷/۱۲۷۳هـ.ق)^{۳۴} و پذیرش کاپیتولاسیون^{۳۵} (Capitulation) متحمل

شده‌است، به علت دوستیهای یک طرفه و سازشکاریهای برخی از دولتمردان ما با قدرتهای بیگانه یا حاصل برقراری سیاست توازن وجودی با آنها بوده‌است.

نهضت مشروطیت ایران که- ابتداء به انگیزه قطع شجره خبیثه استبداد داخلی و استعمار خارجی و سپردن کشور به زمامدارانی دیندار و مردمی و برپایی مشروطه مشروعه تحقق می‌یابد، همچنین مبارزات بیدارگران نستوهی نظیر: میرزای شیرازی در جریان لغو قرارداد تنباکو (۱۳۱۲هـ.ق) و سیدجمال‌الدین اسدآبادی و مجاهدات شخصیت‌هایی چون: آیه‌الله سیدمحمد صادق طباطبائی و آیه‌الله سیدعبدالله بهبهانی، شیخ محمدخیاابانی، سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، ملک‌المتکلمین، آیه‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری، آیه‌الله سیدابوالقاسم کاشانی تا قیام پیامبرگونه رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (قدس سره) همگی درجهت رهایی ملت‌های مسلمان از اسارت سیاست‌های تجاوزگرانه خارجی و رسیدن به استقلال و با امید دستیابی به اصل توازن عدمی و عینیت آن در ارتباط با دشمنان اسلام، و تحقق اندیشه «نه شرقی نه غربی»، بل اسلامی» در نظام حاکم برسرزمینهای اسلامی و اتحاد مسلمانان انجام می‌گیرد.

همان‌گونه که در آغاز این نوشتار اشارت شد، مرحوم مدرّس نیز با اعتقاد راسخی که به قوانین جهان شمول اسلام و توانمندی فقه سیاسی این مکتب داشت و لزوم استقلال سیاسی و فرهنگی مسلمانان را حیاتی‌ترین موضوع می‌پنداشت، در سراسر عمر پربار نمایندگی خود در مجلس، برای اعمال اصل توازن عدمی کوشید و همواره براین عقیده که «ما باید توازن عدمی را نسبت به همه دولتها مراعات کنیم - حال - چه رنگ شمال داشته باشد، چه جنوب و چه شرق و چه غرب»^{۳۶} پای فشرده و مردانه از آن دفاع کرد.

پس از شهید مدرّس، اصل توازن عدمی او، توسط دکتر مصدق با عنوان «سیاست موازنه منفی» در مجلس چهاردهم مطرح شد، به گفته مرحوم آیه‌الله طالقانی، مصدق با همکاری مرحوم سیدحسن مدرّس راه مبارزه با استعمار را پیش گرفت و این فکر را که «نه روس نه انگلیس، بلکه ملت» خاطر نشان ساخت، او معتقد بود که این خود ملت است که باید سرنوشتش را در دست گیرد و راهش را بیابد و پیش ببرد^{۳۷}.

دکتر مصدق طرفدار و مروج سیاست موازنه منفی با دولتهای شوروی و انگلستان بود و اعتقاد خویش را در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی چنین توجیه می‌کرد که: «از نظر وطن پرستی، هرگاه ما از سیاست مثبت پیروی کنیم، بفرض این که درمجلس دو دسته مساوی تشکیل شود، هروقت این دو دسته با هم موافق شوند، کارمان زار است. ولی اگر

سیاست منفی را تعقیب کنیم و مجلس از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل شود، از چنین مجلس کاری برخلاف مصالح ملت نمی گذرد و آن وقت است که موازنه منفی به نفع ایران برقرار خواهد شد... اما هرگاه ما تعقیب از سیاست مثبت کنیم باید- فی المثل امتیاز نفت شمال را برای مدت ۹۲ سال به روسها بدهیم و به این طریق موازنه سیاسی برقرار کنیم گذشته از این که ملت ایران برای همیشه، و اکنون مجلس با این کار موافق نیست. دادن امتیاز مثل این است که مقطوع الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند. در صورتی که هر مقطوع الیدی برای حفظ ظاهر هم که باشد، طالب دست مصنوعی است و آن مقطوع الیدی که بخواهد مقطوع الیدین شود، خوب است خود را از مذلت زندگی خلاص، و قبل از این که ید ثانی او قطع شود، انتحار کند»^{۳۸}.

«اصل توازن عدمی» شهید مدرس و «سیاست موازنه منفی» دکتر مصدق ظاهراً هدف واحدی را که تأمین استقلال کشور و قطع ایادی بیگانگان در امور داخلی و خارجی است، تعقیب می کنند و از جهاتی یکسان و یک سو به نظر می رسند، اما با توجه به طرز تفکر و مبانی اعتقادی این دو شخصیت، تفاوت های بنیادی ذیل میان شان وجود دارد:

از آنجا که زیربنای اندیشه های مدرس را اعتقادات راسخ مذهبی تشکیل می دهد، مآلاً گستره دید و دامنه آرمان های اصلاحی او از محدوده تفکر ملیت گرایی و ایران دوستی صرف، که دکتربین دکتر مصدق بر آن مبتنی است وسیعتر می باشد، زیرا هدف اصلی مرحوم مدرس علاوه بر پیروزی و سرافرازی ایران، استقلال و بهروزی کلیه جوامع اسلامی و یا به تعبیر خودش: حفظ و ترقی «جامع اسلامیت» است چنان که گوید:

«ترقی و تعالی هر قومی به این است که جامع میان خودش را حفظ کند و هر اندازه که در حفظ این جامع بکوشد به همان میزان قومیتش باقی خواهد ماند، و غرض ما جامعی است که یک قسمت بزرگ دنیا در آن شرکت دارند و آن اسلامیت است... ما باید بالاخره یک روز بیدار و هوشیار شویم و جامعه خودمان را حفظ کنیم، چه وقتی از امروز بهتر؟ من در این موقع لوای اسلام را برمی دارم و این قوم را تحت جامع اسلامیتشان ترقی می دهم و حفظ می کنم... امروز اهل ایران یک قسمت از دول اسلامی است... ما باید امروز این جامعه را حفظ کنیم و خودمان را به برکت این جامعه نگهداری کنیم»^{۳۹}.

اما پایه اعتقادات سیاسی و علائق دکتر مصدق، همچنان که خود در سخنان مزبور و موارد دیگر بدان تصریح دارد، «وطن پرستی» و دفاع از استقلال ایران در محدوده ناسیونالیسم و ملی گرایی است و ناسیونالیسم که خود بر محور برتری طلبی های قومی و نژادی و رجحان یک ملت بر

ملتهای دیگر دور می زند و اندیشه ای است که اگر توسط حکومتی در یک کشور اعمال شود، حداکثر تأثیر و جهش آن از ایجاد غرور ملی و آحياناً تأمین رفاه مادی و رساندن آن کشور به خود کفایهای اقتصادی و صنعتی و ارتقا به پایه ممالک متجدد توسعه یافته، تجاوز نمی کند و با آنکه رنگی واقع گرایانه دارد و از لوازم مؤثر در پیشرفت یک کشور به حساب می آید، اما شرط کافی در فراهم آوردن استقلال حقیقی و بهروزی مملکتی نظیر ایران که از طرفی عضوی جدایی ناپذیر از خانواده بزرگ اسلام می باشد و از سوی دیگر سرزمینی است که حداقل در یکی دو قرون اخیر از سلطه سیاستهای استعماری مصون نمانده و در مواردی، فرهنگ مصرفی و مکتبهای الحادی شرق و غرب در تار و پود وجود گروههایی از روشنفکرانش نفوذ داشته، نیست. زیرا، اولاً - تنها دست یابی به رفاه مادی و خود کفایی اقتصادی و برخورداری از مظاهر تجدد، تأمین کننده استقلال واقعی و رهایی بخش از استعمار نمی باشد، اینها مزایایی است که حتی از طرف خود استعمارگران به بعضی از کشورهای به ظاهر مستقل داده می شود و بعلاوه از حربه های تازه استعمار نو، تقویت روح ناسیونالیسم و دامن زدن به آتش تعصبات قومی و ملی برای تفرقه اندازی میان کشورها و قطعه قطعه کردن قدرتهای بزرگی نظیر امپراطوری مسلمان عثمانی است که هم اکنون به کشورهای ریز و درشتی چون: ترکیه و لبنان و عراق و اردن و کویت و مصر... تجزیه شده که هر کدام برای خود داعیه ای دارند و دم از پان تور کیسم و پان عربیسم... می زنند و با وجود آنکه همگی به ظاهر مستقند و قانون اساسی و پارلمان و پرچم و سرود و روز ملی دارند و از بیشتر مزایای تجدد و مظاهر تمدن برخوردارند، اما ادامه حیات سیاسی شان یا به شرق وابسته است و یا به غرب و مآلاً پیوسته در دام استعمار گرفتار و همیشه نیازمند و وامدار آنانند.

ثانیاً - اگر مقصود از ناسیونالیسم - آنچنان که طرفداران آن می اندیشند، این باشد که اهالی کشوری: «هویت و شخصیت و قوام خود را در قومیت پندارند و پیوند با قوم و قبیله و ملت را وسیله شناساندن خود سازند، آنچنان که گویی قومیت، مقوم شخصیت آنهاست و آن را چون آینه ای انگازند که خود را در آن و با آن می شناسند و کردار و رفتارشان را با آن هویت موهوم منطبق می کنند؛ در نتیجه جهان بشری در چشم انداز آنان مجموعه ای خواهد بود از اقوام و ملیتها و در پندارشان چیزی فراگیرتر و گسترده تر از قومیت یافت نخواهد شد که پایه اتحاد و افتراق و عمل قرار گیرد، لیکن این گونه پندار، همواره آن مردم را از حق می راند و از هویت راستینشان عاری و تهی می سازد. از طرفی در محدوده ناسیونالیسم از بین بردن دشمنیها و درگیریهای موجود بین ملتها امکان پذیر نیست. ناسیونالیسم، خود مستلزم جدایی و پراکندگی و انفصال انسانها از یکدیگر است... و همین نارسایی را می توان در نظریه طبقاتی مارکسیسم یافت زیرا بر پایه این اعتقاد،

آدمیان هویت خویش را از طبقه می‌گیرند، - بنابراین- در واقع مارکسیسم و ناسیونالیسم از یک آبشخور سیراب می‌شوند و آن زنده‌ای است که هویت آدمی را مولود طبقه، قومیت و نژاد می‌شمارد».^{۴۰}

از دیگر تفاوت‌هایی که میان جهان‌بینی سیاسی مدرّس با مصدق وجود دارد این است که شهید مدرّس با طرح اصل توازن عدمی خود، کل استعمار جهانی و همه قدرتهای بیگانه از اسلام را نفی می‌کند و زیان ارتباط با آنها را بیشتر از بُعد فرهنگی و ارزشهای معنوی می‌نگرد درحالی که عمده نظر مصدق در طرح سیاست موازنه منفی، جلوگیری از نفوذ دولتهای روس و انگلیس، تأمین منابع مادی ایران و رساندن کشور به مرز خودکفایی اقتصادی و استقلال سیاسی است.

به طور کلی نتیجه اصل توازن عدمی مدرّس، در وحدت دین و سیاست، اتحاد مسلمانان، قطع کامل نفوذ و دخالت بیگانگان در امور ایران و سایر کشورهای اسلامی، طرد رژیم سلطنتی به عنوان نظامی مستبدانه و مخالف منافع مردم و ناسازگار با اسلام، مبارزه دائمی با ظلم و ظالم و استبداد و استعباد و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، بالاخره تلاش در جهت دست‌یابی به حکومتی بر پایه «نه شرقی نه غربی، بل اسلامی» خلاصه می‌شود.

کوتاه سخن آن که: شهید مدرّس مظهری است از روحانیت مبارز و اصیل اسلام و تحقق اصل توازن عدمی او تنها راه نجات جوامع اسلامی از شر سلطه جویانی است که ابرقدرتهایشان آتش افروز جنگها و مسبب فقر و فساد و ظلم و ویرانی در مناطقی چون: افغانستان و فلسطین و لبنان و عراق و ایرانند وضعیتران آنها پایمال کننده حقوق سیاهان و سپیدان سیه روز افریقا و آسیا و دیگر نقاط جهانند.

یادداشتها و مآخذ

۱- از سخنرانیهای مرحوم مدرّس در مجلس شورای ملی، - به ترتیب- جلسات ۲۱ جوزای ۱۳۰۲ و ۳ عقرب ۱۳۰۱ و ۲۵ حوت ۱۳۰۲ و عقرب ۱۳۰۳ شمسی، رک: مدرّس شهید، نابغه ملی، تألیف: علی مدرّسی، چاپ اصفهان ۱۳۵۸، از انتشارات بنیاد فرهنگی بدر، صفحات: ۴۴۳ تا ۴۸۵ و ۵۰۷ و ۷۹.

۲- رک: مدرّس قهرمان آزادی، تألیف: حسین مکی، چاپ تهران، ۱۳۵۸، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، ج ۱، ص ۴۸

۳ و ۴- رک: مدرّس شهید، نابغه ملی - همان، ص ۳۱۶.

۵ و ۶ و ۷- رک: مآخذ پیشین، ص ۳۴۵.

- ۸- مصرعی است از رباعی ذیل که ملک الشعراء بهار در رثای شهید مدّرس سروده است:
 آزاده اسیر و پاکدل در خطر است تا ظلم و شقاوت به جهان راهبر است
 خون تسو (مدّرساً) هدر رفت، بلی خونی که شبی گذشت بر آن هدر است
 ۹- رک: مدّرس قهرمان آزادی، همان، ج ۲، ص ۷۷۴.
- ۱۰- شیوه‌ای از سیاست است مبتنی بر تزویر و نادرستی و نفی کلیه ارزشهای اخلاقی، منسوب به نیکولای ماکیاوول (۱۵۲۷-۱۴۶۹م) فیلسوف و نویسنده ایتالیایی:
- Machiavelisme: Systeme Politique de Machiavel: Consideré Souvent Comme négatif de toute loi morale. petit larousse en couleurs. Ed: 1978. paris. page: 538
 رک:
- ۱۱- رک: لغت نامه دهخدا، شماره ۱۲۳ (سراج کلا - سیهی)، چاپ تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۴۱- ذیل واژه «سیاست» و رک: فرهنگ فارسی دکتر معین، تهران ۱۳۴۳، جلد دوم (د- کارنامه)، ص ۱۹۶۶.
- ۱۲- رک: اخلاق ناصری، تألیف، خواجه نصیرالدین طوسی، با تصحیح و حواشی: ادیب تهرانی، چاپ تهران، ۱۳۴۶، از انتشارات جاویدان، ص ۲۲۴ تا ۲۲۶.
- ۱۴- رک: لغت نامه دهخدا، شماره ۱۸۱ (دش-دین)، چاپ تهران، ۱۳۵۱، ذیل واژه «دیانت و دین» صفحه ۴۹۷ و رک: نثر طویلی (دائرة المعارف لغات قرآن مجید) تألیف: میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ دوم، تهران ۱۳۹۸ هـ، ق، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ج ۱، ص ۲۴۱.
- ۱۵- آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مبارکه نحل.
- ۱۶- رک: شهریار، تألیف: نیکولو ماکیاوول، ترجمه: محمود محمود، چاپ تهران، ۱۳۱۱، از انتشارات اقبال، ص ۱۱
- ۱۷- رک: مأخذ پیشین، صفحه ۱۲، خصوصاً از فصل پانزدهم که «درباره صفات ممدوحه یا مذمومه شهریاران و مردان معروف سخن به میان آمده است.»
- ۱۸- و ۱۹- رک: سیر حکمت در اروپا، نگارش: محمدعلی فروغی، چاپ تهران، ۱۳۱۷، از انتشارات صفیعی شاه، ج ۱، ص ۲۱.
- ۲۰- حدید/ ۲۵
- ۲۱- انعام / ۵۸
- ۲۲- رک: الاصول من الکافی، تألیف: ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی الرازی، مع الشرح والترجمه، العلامة آیه الله الشیخ محمد باقر الکره‌ای، تصحیح: محمد باقر البهبودی و علی اکبر الغفاری، طهران، ۱۳۹۳ هـ، ق، من منشورات المكتبة الاسلامیه، الجزء الاول، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.
- ۲۳- نمل / ۳۵.
- ۲۴- رک: تنبیه الامة و تنزیه الملّة یا حکومت از نظر اسلام، تألیف: آیه الله علامه شیخ محمد حسین نایینی، با مقدمه و توضیحات: آیه الله سید محمود طالقانی، چاپ تهران ۱۳۳۴، از انتشارات شرکت چاپخانه فردوسی، ص ۱۴۰.
- ۲۵- رک: تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، تصحیح و حواشی: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ تهران، ۱۳۵۲، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ج ۸، ص ۳۹۸
- ۲۶ و ۲۷- مانده / ۵۱ و ۵۲ و ۵۷

۲۸- نساء/ ۱۳۹

۲۹- منافقون/ ۸

۳۰- ۳۱- رک: نهج البلاغه ضبط نصه: الدكتور صبحی الصالح، الطبعة الاولى، بيروت ۱۳۸۷ هـ. ق، ص ۵۸ و ۴۸۸.

۳۲- فتح/ ۳۰

۳۳- مانده/ ۵۴

۳۴- معاهده ترکمانچای به واسطه شکست ایران از سپاه روس، در ماه شعبان سال ۱۲۴۳ هـ. ق (فوریه ۱۸۲۸ م) به هنگام سلطنت فتحعلی شاه منعقد می گردد که به موجب آن رود ارس مرز ایران شناخته می شود و دشت مغان و بندر لنگران و کشتیرانی بحر خزر به روسیه واگذار می شود و معاهده پاریس برای خاتمه جنگ ایران و انگلیس در ماه رجب ۱۲۷۳ هـ. ق (مارس ۱۸۵۷ م) به هنگام سلطنت ناصرالدین شاه به ایران تحمیل می شود. درباره خساراتی که از طریق اعمال سیاست موازنه وجودی با دولتهای روس و انگلیس- درصد و پنجاه سال اخیر- به ایران رسیده است، رک: عصری خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تألیف: ابراهیم تیموری، چاپ تهران، ۱۳۳۲، از انتشارات اقبال.

۳۵- کاپیتولاسیون، حقی است که به اتباع خارجیان در مملکتی داده می شود، مبنی براین که در محاکم قضایی آن کشور محاکمه نمی شوند بلکه در محاکم مربوط به دولت خود محاکمه می گردند. کاپیتولاسیون در ایران با انعقاد معاهده ترکمانچای پایه گذاری می شود و حدود یک قرن اساس سیاست خارجی ایران را با بیگانگان تشکیل می دهد، بنابراین فصل هفتم معاهده مزبور: «تمام امور متنازع فیها و مرافعاتی که بین اتباع روس به وقوع می رسد، موافق رسوم و قوانین دولت روسیه فقط به رسیدگی و حکم سفارت یا قنصلهای اعلیحضرت امپراطور روس رجوع خواهد شد، همچنین است اختلافات و دعاوی واقعه مابین اتباع روس و اتباع مملکت دیگر...» معاهده ترکمانچای موجب می شود که سایر دول هم کاپیتولاسیون را به نفع اتباع خود در ایران برقرار کنند؛ به نقل از لغت نامه دهخدا، شماره ۳۴، تهران ۱۳۳۶، ص ۳۴ تا ۴۱.

۳۶- رک: مدرّس شهید، نابغه ملی - همان- صفحه ۴۸۵.

۳۷- از سخنرانی مرحوم آیه الله طالقانی بر مزار دکتر مصدق، به نقل از: یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، تألیف: عقیقی بخشایشی، چاپ قم، ۱۳۵۸، از انتشارات دفتر نشر نوید اسلام، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۳۸- رک: سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، نگارش: حسین کی استوان، چاپ تهران، ۱۳۲۷، از انتشارات تابان، جلد اول، ص ۱۹۳ و ۱۹۴، از سخنرانی دکتر مصدق در مجلس (مذاکرات شماره ۱۳۳۶ مجلس، ص ۱۴۳۲ تا ۱۴۵۶).

۳۹- از سخنرانی شهید مدرّس در جلسه ۸ شهریور ۱۳۰۴ شمسی مجلس شورای ملی، رک: مدرّس شهید، نابغه ملی، همان، ص ۵۰۹.

۴۰- رک: مقاله: از خود بیگانگی و ناسیونالیسم، نوشته دکتر عبدالکریم سروش، کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۷ (مهرماه ۶۴)، ص ۱۳ و ۱۴.